

شیخ تماشاخانه

اثر
حنیفر بَست

ترجمه و تحلیل:

دکتر ابراهیم واشقانی فراهانی

(استادیار دانشگاه پیام نور)

سرشناسه	:	واشقانی فراهانی، ابراهیم، ۱۳۵۳-
عنوان و نام پدیدآور	:	شیخ تماشاخانه / ترجمه و تحلیل: دکتر ابراهیم واشقانی فراهانی -
عنوان انگلیسی	:	The Phantom of the Opera-Jennifer Basset
مشخصات نشر	:	همدان: فراگیر هگمتانه، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	:	۶۲ ص. مصور.
شابک	:	۹۷۸-۶۰۰-۲۱۹-۰۵۷-۴
نوعیت فهرست‌نویسی	:	فیا
موضوع	:	داستان.
شناسه افزوده	:	عنوان



فراگیر هگمتانه: همدان، خیابان شریعتی، مقابل کبابیان، کوچه مهر
 تلفن: ۰۸۱۱-۲۵۱۶۱۴۴ - ۲۵۲۸۴۶۲ - ۰۸۱۱ دورنگار: ۰۸۱۱-۲۵۱۷۲۵۲
 بنگاه اطلاع رسانی: www.faragirhegmataneh.com
 ایمیل: faragirhegmataneh@gmail.com

شیخ تماشاخانه

تحلیل

ابراهیم واشقانی فراهانی

(استادیار بنگاه اسناد و کتابخانه ملی)

- نوبت چاپ: یکم (۱۳۹۲)
- شمارگان: ۱۰۰۰ جلد
- قیمت فروش: ۳۰۰۰ تومان
- چاپ و صحافی: سینا
- صفحه‌آرایی و طرح جلد: حبیب حبیبفکور
- شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۱۹-۰۵۷-۴

کلیه حقوق چاپ و نشر متعلق به انتشارات فراگیر هگمتانه است.
 تکثیر و انتشار این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه ممنوع است.

مرکز پخش: همدان، خیابان شریعتی، مقابل کبابیان، کوچه مهر
 تلفن: ۰۸۱۱-۲۵۱۶۱۴۴ - ۲۵۲۸۴۶۲ - ۰۸۱۱ دورنگار: ۰۸۱۱-۲۵۱۷۲۵۲

مقدمه مترجم

شبح اپرا، داستانی است ساده و روان و در عین حال پر از کشش و التهاب، با چاشنی همیشگی روح بشر یعنی عشق و عاطفه که با بسیاری از دیگر صفات زیبای انسانی گره خورده، صفاتی از قبیل وفاداری و گذشت و حتی ایثار. نیز این داستان نمایی فشرده اما واضح و گویا از آداب و اخلاق و شیوه زندگی در اروپای قرن نوزدهم ارائه می‌کند، قرنی که امروزه به دسترس اکثر اگر نگاه کنیم، آن را البریز از خاطرات خوش تاریخ بشر می‌بینیم، قرنی با تراکم نویسندگان و شعرا و فلاسفه و دانشمندان و معرعات و همه‌ی کسانی که گام‌های بلندی در تغییر اساسی فرهنگ و تمدن بشری برداشتند و جهان را به سوی قطع تعلق کامل از دنیای کهن سوق دادند و طرح جهانی تازه را ریختند که در قرن‌های بیست و یکم گسترش یافت. و بدین سان بود که قرن نوزدهم را حافظه‌ی بشر مبدل به یک خاطره‌ی ماندگار شد، آخرین خاطره‌ی جهان کهن، به گونه‌ای که با نواخته شدن زنگ نخستین سال قرن بیستم، گویی بشر از خوابی درازمدت چشم می‌گشاید و سر تکان می‌دهد و خود را در جهانی دیگر، متفاوت و غریب می‌یابد.

اما آنچه مایه‌ی اهمیت داستان شیخ اپراست، هیچ یک از مواردی نیست که یاد کردیم. اهمیت داستان ساده‌نمای شیخ اپرا در چیزی است که در زیرساخت این داستان نهان شده است. شیخ اپرا - هم شخصیت شیخ اپرا و هم کل داستان شیخ اپرا - تصویری تمثیلی است از داد و ستدهای جهان شرق و جهان غرب یا به طور دقیق‌تر، جهان غرب و جهان شرق ساز ما ایران، داد و ستدی که در طول تاریخ، همواره در جریان بوده، به‌ویژه از رنسانس به این سو و به طور ویژه در قرن نوزدهم میلادی. و بدین سان است که قرن نوزدهم میلادی را قرن هجوم مذاهب و شعر و هنر شرقی و به‌ویژه ایرانی به سوی جهان غرب می‌یابیم و به طور متقابل جهان غرب نیز با علوم و فنون خشک و رسمیش و سوار بر کشتی‌ها و خطوط آتش و با ماشین‌دودی‌ها و توپ‌های دودزایش به سمت شرق می‌آید و تا دورترین صحاری آسیا و آفریقا و تا آن سوی جبال قیانوس آرام و کوه‌های کافرستان و تبت و پامیر پیش می‌آید و در سر راه خود چهره‌ی مادی شرق را تغییر می‌دهد، به نام سان که شرق و به‌ویژه ایران نیز در هجوم معنویت خود روح غرب را دچار تلطیف اجباری می‌کند، گوتته از شعر حافظ

زاده می‌شود و بودیسم بر فلسفه‌ی اروپا پنجه می‌افکند....
در داستان شیخ اپرا، ایران به سان نماینده‌ی همه‌ی شرق
برگزیده شده‌است و این انتخابی هوشمندانه‌است، زیرا ایران
برای قرن‌ها و هزاره‌ها نماینده‌ی فرهنگی و مدافع نظامی
شرق در برابر نفوذ فرهنگ و هجوم سپاهیان غرب بوده‌است.
غیبیان ایران را کشور پریان و سرزمینی لبریز از گل‌های سرخ
و نرگس جلالت آکنده از شعر و موسیقی می‌پنداشتند و آرزوی
دیدار سحر و جادو و بقدرت و بخارا، سرّی بوده که در سر هر
انسان غربی نهفته‌است. در داستان شیخ اپرا، اریک را می‌یابیم
که شیخ اپرا نام‌گ که دی با چهره‌ی بی نهایت زشت
که به هوشمندی و جامه‌ی علوم و فنون و هنرها توصیف
می‌شود، مرد ایرانی که عنایتش از شخصیت‌های داستان
است، اریک را نخستین بار در ایران دیده به یاد می‌آورد که
او ساختمان‌سازی برجسته در ایران بود و برای بنای عظیم و
هیولایی اپرای پاریس را هم اریک ساخته‌است. اریک از این
لحاظ و با آن چهره‌ی هیولایی‌اش و با پیافکندن هیولایی
اپرای پاریس، تمثیل علوم و فنون جدید و خشک غربی‌است
که در قرن نوزدهم به شرق و ایران رخنه می‌کند و با ساخت
بناهایی فاقد خطوط منحنی و آکنده از خطوط راست و زوایای

شکسته، و با خطوط راه آهن و سیم های تلگراف و سلاح های آتشینش، چهره ای خشن و خشک و هیولایی از خود به نمایش می گذارد و این همه در نیمی از شخصیت اریک تجلی می یابد: اریک زشت چهره که در علوم و فنون جامعیت دارد و با حضور خشن و وحشت زایش، بناهای هیولایی می سازد. اریک از این جنبه، نماد همه ی چیزهای مفید و ضروری است به خشک اند و دوست نداشتنی، چیزهایی که در قرن نوزدهم میسارده و غلبه ی سوی شرق و ایران هجوم می آورند. اما اریک زشت چهره ی دانا و دوست نداشتنی، چهره ی دیگری نیز دارد، چهره ی مردی که دوست دارد که دوست داشته شود، مردی مهربان با نیمی از ششما که هیچ گاه با لحن تند با کسی سخن نمی گوید و عاشق گل سرخ است، چیزی که رمز شهرت ایران در نظر اروپاییان بوده است. اریک فرشته ی موسیقی ست و هر که با او پیوسته باشد، مبدل به فرشته ی موسیقی می شود. و این نیمه ی دوم شخصیت اریک است، نیمه ای که اریک از ایران با خود به بیرون می برد، یا شاید بهتر باشد که بگوییم این، خود ایران است که در نیمی از شخصیت اریک خانه گرفته و با او به اروپا می رود است. مرد ایرانی، رازدان و رازگشاست و این رازواری ایران

است که در قالب مرد ایرانی متجلی شده و مبدل به نیمی از شخصیت اریک شده و همه جا همراه اوست. این، شعر و هنر و عرفان و مذاهب شرقی و ایرانی است که در قرن نوزدهم، اروپا را به زانو در می آورد و همه ی پاریس - نه تنها پاریس بلکه همه ی اروپا - از آن سخن می گویند و مسحور آن شده اند، به گونه ای که انبوهی از کتاب های پارسی در اروپا ترجمه و چاپ می شود و شعبه ی ویژه ای از دانشمندان تحت عنوان «مشرق شناسان» پدید می آیند که وظیفه شان شناساندن ایران و شرق به اروپا است. مرد ایرانی می گوید از آن زمان که اریک از ایران به فرانسه بازگشته، او نیز به دنبال اریک به فرانسه آمده و همه جا همراه اوست. آری، ایران در نیمی از وجود اریک خانه گزیده است و همه جا با او همراه است و این همراهی، در همراهی مرد ایرانی با اریک تجلی نمادینه می یابد. در پایان داستان نیز مرد ایرانی را به سان تنها ساکن خانه ی اپرا می یابیم، آنجا که «یک برده است و خانم گیری که خود از کارکنان مهم خانه ی اپرا است، بیرون ایستاده و در می زند و از میان ۱۵۰۰ نفری که در خانه ی اپرا کار می کنند، مرد ایرانی است که به روی او در می گشاید و همه به گونه ای القا می شود که گویی مرد ایرانی تنها کسی است

که در خانه‌ی ابراست. آری ایران و فرهنگ ایرانی، غرب را از درون، تسخیر کرده‌است. مرد ایرانی که حالا تنها ساکن خانه‌ی ابرا شده‌است، پس از مرگ اریک، به خانم گیری می‌گوید که اریک دیگر نمی‌تواند مرا بکشد. چرا؟ زیرا آن اریک که مرده، در حقیقت نیمی از شخصیت اریک بوده، نیمی از غیش که پس از رنسانس، قصد کشتن فرهنگ شرقی را در وجودیت شرق را داشته‌است، اما شرق و به‌ویژه ایران با سحر و معنویت خود، غرب را به زانو درآورد و در درون روان غرب - خانه ابرا - خانه گرفت.

اریک از آن زمان به از ایران به فرانسه بازگشته، مبدل به شبح شده‌است و در نه‌خانه‌ها و تاریکی‌ها زندگی می‌کند و با روش‌هایی که به سحر و جادو می‌ماند سعی در اختفای خود دارد. چرا؟ زیرا اریک با معنویت شرقی و ایرانی گره خورده‌است و معنویت را با چشم سر دید، در حالی که بنای هیولایی ابرای پس از آن که نماد نیمه‌ی دیگر شخصیت اریک است، می‌تواند سرسنگ‌ها آن‌سوتر مشاهده کرد. و دیگر آنکه شرق به‌ویژه ایران در تصور غریبان، سرزمین جادو و جادوگران بوده‌است، به‌ویژه آنکه حتی معادل دو واژه‌ی جادوگر و جادو یعنی mag و magic

از واژه مُغ که تعلق به فارسی باستان دارد، برگرفته شده است و این اشتقاق، بیانگر آن است که تصور ایران به سان کشور جادوان، تصویری باستانی است. و جادو با تاریکی‌ها و خمه‌های نمور زیرزمینی و نیز با آینه و آب پیوند نزدیکی دارد. این همه را می‌توانیم در اتاق شماره‌ی ۵ اپرای پاریس که در دهی شبیح ابراست و در خانه‌ی زیرزمینی اریک که بنا شده بر آب است، در اعمال سحر مانند او بباییم که در آن واحد می‌تواند به بنا باشد یا در جایی باشد و صدایش را در جایی دیگر بشنود.

و شبیح اپرا، تمثیل از تالار دو جهان شرق و غرب در قرن نوزدهم میلادی است، در آنجا خانه‌خیز که شرق و غرب در برابر هم صفا‌آرایی می‌کنند و آینه و آینه می‌تازند. غرب با علوم و فنون رسمی و خشکش، سوار بر کشتی‌ها و خطوط راه‌آهنش و با ماشین دودی‌ها و توپ‌ها، در آرایش به سمت شرق می‌تازد و تا دورترین صحاری آسیا و آفریقا و تا آن سوی جزایر اقیانوس آرام و کوه‌های کافرستان می‌تازد و امیر پیش می‌رود و بر سر راه خود چهره‌ی مادی شرق را تفسیر می‌دهد، به همان سان که شرق و بهویژه ایران نیز در آن دوره مغنویت خود، روح غرب را دچار تلطیف اجباری می‌کند.

گفته از شعر حافظ زاده می‌شود و بودیسم بر فلسفه‌ی اروپا
پنجه می‌افکند و در آن گرماگرم، همه‌ی اروپا از شرق و از
ایران سخن می‌گویند و مسحور معنویت و شعر و هنرش
شده‌اند....

این داستان کوتاهِ روانِ پر اشاره را ناخوانده نگذارید.

www.ketab.ir